

۳۱ تیر ۹۹- عدنان رحمت‌پناه در سال ۱۳۹۱ خورشیدی در شیراز بازداشت شد. این شهروند بهایی توسط اطلاعات سپاه شیراز تحت بازجویی و شکنجه قرار گرفت. آقای رحمت‌پناه دو بار در شیراز بازداشت و در طول دوران محکومیت خود دچار مشکلات جسمی از جمله دیسک‌کمر و عارضه چشم شد. او به دلیل مشکلاتی که پس از آزادی از زندان با آن روبرو بود از ایران خارج شد و در شهادت‌نامه‌ای برای اطلس زندان‌های ایران وضعیت خود و بازداشت‌گاه اطلاعات سپاه را شرح داده است. نسخه پی‌دی‌اف این شهادت‌نامه را از این‌جا بگیرید.

مشخصات

نام: عدنان رحمت‌پناه

متولد: ۱۹ بهمن ۱۳۶۸

حوزه فعالیت: فعالیت خودجودش در راستای حمایت از کودکان بدسرپرست و آموزش نقاشی و تحصیل به آن کودکان

گروه مصاحبه‌کننده: اطلس زندان‌های ایران، زیرمجموعه اتحاد برای ایران

تاریخ مصاحبه: تیر ۱۳۹۶

بازداشت

در ۱۴ بهمن ۱۳۹۰ مامورین امنیتی اطلاعات سپاه جهت بازداشت بنده و برادرم ایمان رحمت‌پناه وارد منزل شدند و به دلیل عدم حضور برادرم در شیراز، اقدام به بازداشت نکردند و تنها منزل را به شکلی وحشیانه مورد تفتیش و بازرسی قرار دادند. همزمان پس از هماهنگی متعدد با مرکز اطلاعات سپاه شیراز اطلاع دادند که هر زمان تماس گرفتند خودم را به اداره اطلاعات سپاه معرفی کنم. پس از گذشت چند ماه از تفتیش منزلمان، برادرم بازداشت و بعد از گذراندن دوران بازجویی با قرار وثیقه آزاد شد.

همزمان با آزادی برادرم در تاریخ ۲۲ آذر ۱۳۹۱ مامورین امنیتی حکم دستگیری بنده را در منزلمان نشان دادند و پس از تفتیش وحشیانه مجدد منزلمان و برخورد نامناسب با بنده و اعضای خانواده ام مرا به [بازداشتگاه اطلاعات سپاه](#) واقع در خیابان سپاه شیراز منتقل کردند.

بازجویی از همان روز اول شروع شد. مرا در سه کنج دیوار نشسته بر صندلی نگه داشته بودند و در این مدت، تماماً چشم‌بند به چشمان‌ام بود و تنها در زمان نوشتن بر روی برگه بازجویی اجازه برداشتن چشم‌بند را داشتم.

در بازجویی‌ها اولیه رفتارها مناسب بود اما از چهارمین روز بازجویی به بعد رفتار بازجویان بسیار خشونت‌آمیز و بد بود. در طول ۱۸ بار بازجویی که در بازداشتگاه صورت گرفت اتهامات هر روز بیشتر می‌شد. در روزهای اول تنها یک اتهام را علیه بنده عنوان می‌کردند، اما رفته رفته این اتهامات به چند عنوان اتهامی افزایش یافت. در روزهای پایانی بازجویی‌ام

در بازداشت‌گاه اطلاعات‌سپاه اتهاماتی از قبیل تبلیغ علیه نظام، عضویت در تشکیلات‌بهایی، توهین به ریاست‌جمهوری، خواندن شعرهای ضدنظام و سیاسی و همچنین پخش فیلترشکن مواردی بود که بخاطر آن تحت فشار و بازجویی شدید قرار گرفته بودم.

در مدت ۵۴ روز بازداشت در بازداشت‌گاه اطلاعات‌سپاه دسترسی به وکیل نداشتم و پس از آن، مرا به [زندان عادل‌آباد شیراز](#) منتقل کردند. اما به واقع باید بگویم در روند بازجویی‌ها فشار زیادی علیه بنده وجود داشت تا خواسته‌های که آنان داشتند را قبول کنم و آنها را در برگه بازجویی بنویسم.

بازجویان مصداقی برای اتهامات خودشان نداشتند و به همین دلیل مرا مجبور می‌کردند که در بازجویی‌ها به طور مثال بنویسم، علیه نظام تبلیغ کرده‌ام و یا با مسلمانان ارتباط داشتم تا آنان را بهایی کنم. این موارد متعدد بود و هر مرتبه در بازجویی‌ها تکرار و بر خواسته‌های آنان افزوده می‌شد.

به دلیل عدم همکاری با بازجویان در دوران بازداشت، بازجویان اطلاعات‌سپاه فشار روانی بسیار بالایی بر من وارد می‌کردند.

در مدت ۵۴ روز بازداشت در اطلاعات‌سپاه در چند سلول انفرادی و سوئیت مرا نگه داشتند. ابعاد اولین سلول انفرادی که مرا برده بودند یک متر و ۸۰ سانتی‌متر در شش متر بود. کف سلول‌های انفرادی با موکت پوشیده و دستشویی و حمام آن نیز در انتهای سلول قرار داشت. سلول‌های دیگر که انتقال دادند دو متر در شش متر بود.

به مدت ۸ روز در سلول انفرادی بودم و دلیل این موضوع نیز همانطور که اشاره کردم عدم پذیرش اتهامات بازجویان بود.

بازجویان مدام مرا تحت فشار قرار میدادند و تهدید می‌کردند که اگر آنچه می‌خواهند را ننویسم مدتها مرا در انفرادی نگه خواهند داشت و به همین دلیل نیز دیوانه خواهم شد. اینکه می‌گفتند دیوانه خواهی شد یک سوی ماجرا بود و از سوی دیگر مدام در بازجوی‌ها به خودم، خانواده و مقدساتم توهین می‌کردند. در این مدت بارها تلاش کردند مرا متقاعد کنند که دیگر بهایی نباشم و مسلمان شوم که بخاطر همین چندبار می‌گفتند باید با امام‌جمعه شهر ارتباط داشته باشم تا او مرا ارشاد کند.

ملاقات در بازداشت‌گاه

در مدت دوران بازجویی در اداره اطلاعات سپاه روزهای سه‌شنبه ملاقات کابینی داشتم که البته این ملاقاتها تنها سه دقیقه طول می‌کشید، در حالی که خانواده ما یک خانواده پنج نفره بود.

از ملاقات دوم در اداره اطلاعات سپاه برخوردها نامناسب شد. یکبار از هشت صبح تا پنج بعدازظهر مرا نگه داشتند و در این مدت بارها مرا کتک زدند و مدام تهدید می‌کردند، با این حال با کلی منت آن روز اجازه ملاقات دادند.

در یکی از بازجویی‌ها که پس از ملاقات هفتگی صورت گرفت، قصد گرفتن اعتراف دروغین و همچنین فشار جهت همکاری با بازجویان داشتند که به من گفتند «خواهت را بازداشت خواهیم کرد». بازجویان می‌گفتند که خواهرم مجرم است و تبلیغ علیه نظام انجام داده است. آنان می‌گفتند که خواهرم را هم محکوم خواهند کرد و از این طریق توانسته بودند فشار روحی بر من را افزایش دهند زیرا من اطلاعی از بیرون نداشتم و تا هفته آینده که او را در ملاقات دیدم تصور می‌کردم بازداشت شده است. البته او را برای چند ساعت گویا احضار کرده بودند و در این مدت بازجویی کوتاهی نیز شده بود.

شکنجه

همانطور که اشاره کردم در دو سه جلسه اول رفتار بازجویان با بنده خوب بود اما بعد از آنکه دیدند، خواسته‌های آنها انجام نمی‌شود شروع به برخورد شدید کردند. آنان می‌خواستند که بنویسم خودم و خانواده‌ام تبلیغ می‌کنیم، که من زیر این فشارها مقاومت می‌کردم.

وقتی دیدند فشار جهت همکاری به نتیجه نمی‌رسد همان روز که جهت بازجویی پس دادن در اتاق بازجویی نشسته بودم، یک‌مرتبه بازجویان از چندین سو شروع به سیلی زدن به گوشم و صورت‌م کردند، تو گوشی‌های محکمی که تا چندین دقیقه ادامه داشت و مرا تا چند دقیقه هم گیج کرده بود، بارها با شدت زیاد به سرم می‌زدند و در کنارش تهدید می‌کردند که به اتاقی

دیگر می‌بریمت و آنقدر میزینمت که نفس نکشی. بازجوها تهدید می‌کردند که حکم شلاق را گرفته‌ایم و آن را همین جا اجرا خواهیم کرد.

زندان عادل‌آباد

پس از ۵۴ روز مرا به زندان عادل‌آباد شیراز منتقل کردند. در مدتی که تحت بازجویی در بازداشت‌گاه اطلاعات سپاه بودم از حق داشتن وکیل محروم بودم اما پس از حضورم در زندان عادل‌آباد و گذشت یک ماه برگه امضاء وکالت نامه رسید تا وکیل پیگیر پرونده شود اما او هم موفق انجام کاری نشد.

چهار ماه و نیم در زندان عادل‌آباد شیراز بودم و در این مدت ۸ مرتبه مرا به بازپرسی و دادگاه بردند و در نهایت با قرار وثیقه آزاد شدم.

دادگاه انقلاب

اولین قاضی پرونده من فردی به نام ساداتی بود. هرگز از یاد نخواهم برد وقتی در دادگاه حاضر شدم و خواستم از خودم دفاع کنم گفت «شماها نباید حرف بزنید، شماها گوسفند هستید، شماها حیوان هستید و جزو انسانها محسوب نمی‌شوید پس حق حرف زدن ندارید» به همین دلیل تا انتهای دادگاه حرفی نزدیم که در نهایت قاضی گفت پرونده تو با پرونده برادرت

یکی است و به این دلیل پرونده‌ات به قاضی دیگری داده شده است و باید به دادگاه دیگر مراجعه کنی.

بازپرس پرونده من فردی به نام زارع در شعبه ۱۰ دادگاه انقلاب شیراز بود. انتقالم به دادگاه همیشه با سرباز به همراه دست‌بند و پابند صورت می‌گرفت.

به دلیل اتهاماتم متوجه شدیم که پرونده من در دو دادگاه رسیدگی خواهد شد. دادگاه انقلاب به اتهاماتی همچون «تبلیغ علیه نظام»، «عضویت در گروه غیرقانونی بهایی» و «توهین به ریاست‌جمهوری» و دادگاه جزایی در خیابان اطلسی نیز به اتهام «استفاده و پخش فیلترشکن» رسیدگی خواهد کرد. در دادگاه انقلاب از اتهام عضویت در گروه غیرقانونی تبرئه شدم اما به جهت «تبلیغ علیه نظام» به یک سال حبس تعزیری محکوم شدم. البته محکومیت من در دادگاه بدون اشاره به موارد و مصداق‌های اتهامی بود که خود این موضوع هم عامل اصلی فشار در دوران بازجویی علیه من بود زیرا بازجویان نتوانسته بودند اتهامات بی اساس خودشان را اثبات کنند.

در دادگاه پرینت صفحه فیسبوک من نیز از مصداق اتهامی بنده محسوب می‌شد زیرا یک فرد در فیسبوک مرا تگ کرده بود و در آن تصویر احمدی‌نژاد و صدام‌حسین بدون هیچ‌گونه توضیحی کنار هم بود که به دلیل این موضوع و موضوعات دیگر در نهایت به یک سال و شش ماه حکم تعزیری محکوم شدم. در دادگاه جزایی به دلیل استفاده از فیلترشکن به شش ماه حبس تعزیری دیگر محکوم شدم.

در دادگاه یکی از مواردی که قاضی پرونده روی آن تمرکز کرده بود موضوع دوستان غیربهای بنده در فیسبوک بود. او می‌گفت چون افراد غیربهای در صفحه فیسبوک تو است پس تو قصد تبلیغ داشتی که این موضوع را نیز مصداق تبلیغ تصور می‌کرد.

مشکلات جسمی

در طول دوران محکومیتم در زندان عادل‌آباد، دچار مشکلات شدید جسمی شدم. در زندان حدود یک ماه شنوایی خودم را از دست دادم و به ندرت صحبت‌ها را می‌شنیدم. همزمان دچار مشکل کمر درد و در نهایت دیسک شدیدی شدم. پس از پیگیری‌های فراوان از سوی خانواده جهت مرخصی استعلاجی توانستم جهت درمان بیرون از زندان اقدام کنم. پزشکان زیادی گفتند که باید گوش‌هایم عمل شود اما به دلیل اینکه می‌دانستم اگر عمل کنم و بازگردم به زندان یقیناً شرایط جسمی‌ام به دلیل نبود امکانات پزشکی بدتر خواهد شد، در نتیجه تنها در این مدت با مراجعه به دکترهای زیادی وضعیت را کنترل کردیم تا شرایط بهبود پیدا کند. پس از بازگشت به زندان توانستم با قرار وثیقه آزاد شود در حالی که شش ماه و نیم در زندان بودم.

بازداشت دوم

بازداشت دوم بنده با فاصله کمی از بازداشت اول و آزادی با قرار وثیقه بود. این بازداشت پس از دریافت حکم یک سال محکومیت اول بود که به آن اعتراض کرده بودم. بنابر قانون، به دلیل اینکه تاکنون هیچ جرمی انجام نداده بودم، می‌بایست قاضی حداقل حکم، یعنی سه ماه محکومیت صادر می‌کرد. اما حکم حداکثری یعنی یک سال محکومیت در دادگاه انقلاب برای بنده صادر شده بود که این اعتراض در شعبه ۱۶ دادگاه تجدیدنظر شیراز تأیید شد. در این مدت که پیگیر پرونده خود بودم از سوی اجرای احکام احضاریه‌ی به کسی که سند جهت آزادی بنده با قرار وثیقه گذاشته بود، صادر و ارسال شده بود. در متن احضاریه آمده بود که می‌بایست متهم یعنی بنده، خودم را به زندان معرفی کنم وگرنه هر جایی مرا دیدند می‌توانند بازداشت کنند. همچنین در این احضاریه اشاره شده بود که باید ظرف ۲۰ روز خودم را معرفی کنم.

بازگشت مجدد به زندان

در تاریخ ۲۰ آبان ۱۳۹۳ جهت اجرای حکم، خودم را معرفی کردم. در زندان دوران محکومیت خود را طی می‌کردم که مجدد از سوی دادگاه احضار شدم.

یک ماه مانده به آزادی بنده بود که متوجه شدیم، دادگاه انقلاب شیراز مجدد مرا به یک سال و نیم حبس تعزیری محکوم کرده است. البته ما به دادگاه مراجعه کردیم و آنان بی‌خبر بودند اما پس از مدتی این حکم به بنده ابلاغ

شد. دلیل این حکم نیز همان اتهام توهین به ریاست‌جمهوری و پخش فیلترشکن بود که پیشتر در مورد آن دادگاهی شده بودم. قاضی پرونده مصداق این حکم را نیز توهین به محموداحمدی‌نژاد در فیسبوک عنوان کرده بود. استناد او به عکس احمدی‌نژاد و صدام بود که فرد دیگری آن را منتشر و مرا هم تگ کرده بود. دادگاه برای پخش فیلترشکن نیز عنوان کرد چون به مشتریان خودت فیلترشکن داده‌ای به این حکم محکوم هستی در حالی که کار من با کامپیوتر بود و خودم فیلترشکن نمی‌فروختم بلکه به چند نفر گفته بودم در کدام سایت فیلترشکن رایگان وجود دارد.

در نهایت بخاطر توهین به احمدی‌نژاد ۶ ماه حبس و پخش فیلترشکن به یک سال زندان مجدد محکوم شدم.

دادگاه تجدیدنظر

در اعتراض به این حکم دادگاه تجدیدنظر حکم یک سال و نیم حبس تعزیری را به ۲ سال محکومیت تعلیقی کاهش داد اما قاضی پرونده عنوان کرد «دفاعی که کردی را قبول ندارم و تنها به جهت دلسوزی حکم را تغییر می‌دهم».

حکم دو سال تعلیقی در شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر صادر شد و همچنان بنده در دوران حکم تعلیقی هستم.

پیشینه برخورد

شروع مشکلات بنده پس از اتمام تحصیل و آغاز به کار بود. یک سال بعد از اینکه در یک شرکت اینترنتی همکاری می‌کردم، از اداره اماکن آمدند و گفتند هر کس اینجا بهایی است باید اخراج شود که بنده و برادرم از آنجا اخراج شدیم. به مدت دو سال جایی کار کردیم و آنجا نیز ما را به دلیل باورمند بودن به آئین بهایی اخراج کردند. پس از این دو حادثه بود که مامورین اطلاعات سپاه به منزل ما یورش بردند و آغاز مشکلات خانوادگی ما با موضوع زندان نیز ادامه پیدا کرد. مرا بارها از طریق دوستان و یا مستقیم تهدید کرده‌اند.

این فشارها تنها در حوزه فعالیت شغلی نبود. برادرم در سال ۱۳۷۹ در تیم برق شیراز بازی می‌کرد که توانست توجه باشگاه ذوب‌آهن اصفهان را جلب کند، قرار بر ثبت قرارداد باشگاهی نیز صادر شد اما آنان تا مطلع شدند برادرم بهایی است از این تصمیم منصرف شدند. بنده نیز در تیم وصال شیراز بازی می‌کردم و بعد وارد تیم فجر شهیدسپاسی شدم. اما من هم مجبور شدم از باشگاه خارج شوم.

پس از فشارها بسیار در ایران و ضبط وسایل کاری ما که بیشتر صورت گرفته بودم مجبور به خروج از کشور شدم.